

	سه‌شنبه ۱۳ خرداد ۱۴۰۴ وطن امروز شماره ۴۲۳۳
	[فرهنگ و هنر]
به عبارت دیگر ان	

برائت و آخوندهای مزدور

و در سوره توبه که امر شددر مجمع‌عمومی در مکه خوانده شود، می‌خوانیم: و اذانٌ من الله و رسوله الی التّاس یوم الحجّ

الاکبر ان الله بری من المشرکین و رسوله.فریاد

برائت از مشرکان در مراسم حج و این یک فریاد سیاسی – عبادی است که رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم به آن امر فرمود. حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می‌داند، گفت: تأسی به رسول خدا و متابعت از امر خاوندت تعالی خلاف مراسم حج است؟! در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می‌شود که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند. (سوره توبه، آیه ۳)

سیدروح‌الله موسوی خمینی/ صحیفه نور
جلد ۱۸، صفحه ۹۱

مردی که ظهور کرد تاغیبت را باور کنیم

خمینی آخرین تجلی ذوالفقار بود؛ مردی که با ابروایش خبیره‌های زمان را درهم می‌شکست؛ مردی که با لب‌هایش سماع می‌کرد. ابروان خمینی، ذوالفقار دوره غیبت بود. مردی که ظهور کرد تا غیبت را باور کنیم. مردی که سلمان فارسی را به همه زبان‌ها ترجمه کرد. مردی که با اباذر برادر بود اما با ابیسم میانه‌ای نداشت. مردی که با خون، شمشیر را به زانو در آورد. مردی که با باران‌های موسمی نیایش، پایان خشکسالی تفسیر بود. مردی که در بازارها، تجلی فروخت و به خیالپان‌های ما پرچم هدیه داد. مردی که ما را به خودکفایی موحها رساند. مردی که کشاورزی آخرت را رونق داد. مردی که ما را به اوایل آخرالزمان رساند. مردی که کنسه‌های ترک‌خورده نیت را در عرفان ناب کوهپایه‌های پرستش پر کرد و ما را به آب و هوای اهورایی عادت داد.

اکنون کودکان ما، بر باهای نیایش، بادیان‌های بلند زیارت‌نامه را تکان می‌دهند.اکنون زنان م‌ه آبستن آفتابگردانند و مردان ما در زیر خروارها تاک – در معدن می – به استخراج لیدیت مشغولند.ما به جهن، خورشید و پرچم و سنجاقک و نیلوفر صادر می‌کنیم. اکنون پرتونگاران ما، پروانه‌ای اختراع کرده‌اند که همه رنگ‌های جهان را نمایش می‌دهد و اکنون حوشناسان ما، کارخانه آدم‌سازی راه انداخته‌اند. ما تکلم بشری را بازسازی می‌کنیم، ما خشم خمینی را برای برهای منطقه می‌فرستیم تا از زخم غزالان زمین،برائت‌بجویند.خمینی آگجایی؟خون تفسیر به جوش آمده است؛ زیارت‌نامه‌ها زاری می‌کنند.شینم، بی‌گلبگر است؛شب بی‌ستاره از بیابان عبور می‌کند؛ شقایق‌هاشین می‌کنند:خمینی آگجایی؟قرار بود به هر کدام از ما یک شاخه گل سرخ هدیه بدهی؛ قرار بود برای ما از مرز ملکوت، تجلی وارد کنی؛ قرار بود ما را به ملاقات خدا ببری، برای پابرهنگان فرهنگ ما، فکش‌های مکاشفه بخوری هر شب کارونی که دیدگان دماوند می‌چکد.خروس‌ها منتظر اذان تواند. خمینی آگجایی؟

ما را به بالاتر از دبر اعوت کن؛ به پایین‌تر از عرش؛ آنجا که برگ‌های درختان پره‌ای طاووسانند؛ آنجا که حور جشمان، آینه تقسیم می‌کنند و لبخند می‌فروشند؛ آنجا که هر فرشته‌ای گاهواره عیسایی را تکان می‌دهد.

احمد عزیزی / به امامت رویا
یک لیوان شطج داغ- (چاپ چهارم، تهران: انتشارات کتاب نیستان، ۱۳۹۰)-
صفحات ۶۷ تا ۶۹

عزت‌الله سجایی: عامل کشتار مردم در حج مجاهدین خلق بودند
[متوجه‌شدم که]سلطنت‌هایی‌از سوی مجاهدین این حادثه را رقم زده یا ضد خسونت کشیده است. شنیده‌ها حاکی از آن بود که یکی از اعضای مجاهدین، آقای عباس... با لباس احرام در میان تظاهرات کنندگان بوده و هنگامی که جمعیت روی مل معروف به «حجوم» می‌رسند، گلوله‌ای به طرف پلیس شلیک می‌کند.پلیس عربستان هم که کلمات در حال ادامه‌یاش بود، به طرف جمعیت حمله می‌کنند و تیراندازی می‌شود و جماعت زیادی از بین می‌روند.
عزت‌الله سجایی/ نیم‌قرن خاطره و تجربه
[خاطرات مهندس عزت‌الله سجایی]
نشر خاوران - جلد ۳، صفحه ۱۸۳

اسماعیل‌هایی برای قربانی کردن!

و اکنون در «هنا»یی، ابراهیمی، و اسماعیل را به قربانگاه آورده‌ای. اسماعیل تو کیست؟ چیست؟ مقلمت؟ آبرویت؟ موقعیت؟ شغلت؟ پولت؟ خاندات؟ باغت؟ اتومبیلت؟ معشوقت؟ خانواده‌ات؟ علمت؟ درجالت؟ هنرت؟ روحانیت؟ لباست؟ نامت؟ نشانت؟ جانت؟ جوانیت؟ زیباییات؟...

من چه می‌دانم؟ این را تو خود می‌دانی. تو خود آن را و را – هر چه هست و هر که هست – باید به «منا» آوری و برای قربانی، انتخاب کنی. من فقط می‌توانم نشانی‌هایش را به تو بدهم: آنچه تو را در راه ایمان، ضعیف می‌کند، آنچه تو را در «فتن» به «ماندن» می‌براند، آنچه تو را در راه «مسئولیت» به تردید می‌افکند، آنچه دل‌بستگی‌اش نمی‌گذارد تا «پیام» را بشنوی، تا حقیقت را اعتراف کنی، آنچه تو را به توجیه و تأویل‌های مصلحت‌جویانه می‌کشاند و عشق به او کور و کرت می‌کند... اسماعیل تو ممکن است یک شخص باشد، یا یک شیء، یا یک حالت، یک وضع، و حتی یک «قطعه‌ضعف»!

علی شریعتی/ حج
انتشارات الهام – صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶

پیامبر اعظم(ص):

امتم همواره در خبر و خوبی‌اند.اذ وقتی که یکدیگر را دوست بدارند، نماز برپا دارند، از کثت بدهند و میهمان را گرمای بدارند پس اگر چنین کنند به فطحت و خشکسالی گرفتار می‌شوند.

رهبری حکیمانه امام خمینی (ره) چگونه منجر به وحدت و انسجام ملی ایرانیان شد؟

احیاگر غرور ملی

پاییز ۱۲۹۳، در میانه‌های جنگ اول جهانی، با اینکه ایران در این نزاع اعلام بی‌طرفی کرده بود، قوای متفقین از شمال و جنوب به خاک کشور تجاوز کردند. ارتش روسیه از شمال ایران وارد شد و تا دروازه‌های تهران رسید و بعد از آن نوبت انگلیس بود که از جنوب وارد شود و اینجا بود که علما فتوای جهاد دادند. از نجف و قم و حتی شهرهای بزرگ و کوچک گوشه و کنار، حکم حرب با کفار متجاوز رسید. عدای از قم به اصفهان و اراک و بعد به کرمانشاه رفتند و دولت تر تبعید درست کردند. در فارس، ناصر دیوان کارزونی سپاه مقاومت تشکیل داد و در خوزستان هم مردم عرب به فتوای علمای شیعه، با شمشیر مقابل اسلحه‌های گرم انگلیسی صف کشیدند؛ صف‌آرایی خونینی که به «ببرد جهاد» معروف شد. یک جبهه دیگر در جنوب مربوط می‌شد به مردم تنگستان. جایی که سالار و سردار سپاه نامتعارفش شهیدریسمعلی دلآوری بود. قیام مردانه ریسمعلی از آغاز تا روزی که او از پشت سر با گلوله یک خودی خائن به خاک افتاد، در مجموع ۲۷ روز بیشتر طول نکشید. باقی حرکت‌های استقلال‌طلبانه مردم ایران هم چنین سرنوشتی پیدا کردند و با دوم‌ترین شان جنبشی بود که یک طلیه گیلانی به نام میرزا کوچک‌خان در شمال کشور به راه انداخت و چند سال مبارزه را ادامه داد اما او هم در نهایت تنهای تله، در برف جاده‌ها از پا افتاد و سر از بندش جدا کردند. همان روزها که ایران اشغال شده بود، کودک ۹ساله‌ای در خمین که پدرش از شاگردان میرزای شیرازی بود، مثل تمام همن‌سال‌های دیگرش در ۶گوشه ایران، نظاره‌گر تلخ‌ترین و توهین‌آمیزترین روزهای سرزمینش شد. این تهن‌تغاری سیدمصطفی که وقتی ۵ ماهه بود، خونین زورگوی ولایت اراک پدرش را بابت دادخواهی در مردم منطقه به شهادت رساندند، پس از آنکه پدر را در راه آزادی از دست داد، حالا می‌دید مام میهنش زیر چکمه اجنبی‌هاست. لشکریان جورج پنجم، پادشاه بریتانیا و نیکولای دوم، پادشاه روسیه تزاری، با به سرزمین اجزادی روح‌الله گذاشته بودند. او فخر چهرای ناشت که در آن از اشعارای دوست می‌داشت، رونویسی می‌کرد و مطلع همه آنها شعر بلندی بود از محمدتقی بهار که سروده بود:

هان ای ایرانیان! ایران! اندر بلاست
مملکت داریوش، دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان! در دهن ازدهاست
غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کیاست؟
سپاهیان ۲بر قدرت که آن روز فکر می‌کردند تمام قیام‌های مردمی ایرانیان را در هم کویدهند، تصور نمی‌کردند یکی از کودکان ساداهی که در شهرستانی کوچک از آیه پنهان بزرگ زندگی می‌کند و هنوز یک بچه‌مکتبی خرد است، روزگاری به نقاص همین ظلم‌ها بر خیزد و شرقی و غربی را در ایران بیرون بریزد. سیدروح‌الله خمینی تا روزی که زنده بود این صحنه‌ها را از یاد نبرد. او ده‌ها سال بعد گفت: «گفته می‌شود خروس، هم در عزا و هم در عروسی دنج می‌شود، مثل‌های ضعیف هم اینطورند. من هر ۲ جنگ بین‌الملل را یادم هست و گمان ندارم هیچ‌کدام از شما جنگ بین‌الملل اول را بدانش باشید. من کوچک بودم لکن مدرسه می‌رفتم و سرباز‌های شوروی را در همان خمین می‌دیدم. ما مورد تاخت و تاز واقع شدیم.»

او بعدها وقتی آوازهاش جهانی شده بود و ملتی را پشت سر داشت، در حالی که همچنان این خاطرات تلخ را از یاد نبرده بود، می‌گفت: «تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست آزادی آمریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم». این ترجمانی از همان جملهای بود که در فرقه‌اند محمدتقی بهار خطاب به ایرانیان ۳۲ بار تکرار می‌شد: «ایران مال شماست، ایران مال شماست.»

■ شیفته آن عبابی کرباسی

روح‌الله خمینی برای نخستین‌بار در ۱۷ سالگی پایش را از شهر خمین بیرون گذاشت؛ در دوران سلطنت رضاخان پهلوی. روح‌الله قرار بود به ملاقات مردی برود که تأثیر مهمی روی ذهن و رویکرد هدایتش در آینده گذاشت. برادر بزرگ‌ترش شکواییه‌ای از رئیس غله منطقه خودشان نوشته بود و به او داد به اصفهان، نزد نماینده دادخواه و مردمی مجلس شورای ملی برده؛ سیدحسن مدرس. می‌گوید: «مدرس در جایی در کنار یک آسیاب بادی روی فرش نشسته بود و چند نفر نزد او بودند.» در آن نامه نوشته شده بود این رئیس غله آدم فاسدی است. ۲ تا سگ دارد که اسم یکی را گذاشته سید و دیگری را شیخ. برادر بزرگ‌تر روح‌الله از جیب مردم شهرش در این فرقه‌اند سیدحسن مدرس خواسته بود دستور دهد این فرد را از خمین بیرون کنند اما پاسخ مدرس چیز دیگری بود. گفت: بکشیدش. من می‌نویسم بکشیدش. نگاه سیدحسن مدرس این بود که بزیدت تا بروند از شما شکایت کنند، نه که بخورید و بروید و شکایت کنید. روح‌الله شیفته این مرد شد. بعد از مدتی مدرس آمد به تهران و خانه مختصری اجاره کرد که روح‌الله خمینی جوان هم مرتباً به آن رفت و آمد داشت. تقریباً به تمام جلسات علمی مجلس می‌رفت تا در جایگاه تماشاگران بنشیند و محو تعلق‌های آتشین مدرس شود. می‌گفت «مجلس آن وقت مدرس نبود، مثل اینکه چیزی در آن نیست، مثل اینکه محتوا ندارد. مدرس با آن عباب نازک و با آن قیای کرباسی وقتی وارد می‌شد، مجلس می‌شد یک مجلس...». روح‌الله خمینی در همین رفت و آمدها و معاشرت‌ها چیزی از رفتار حسن مدرس در دوره‌های قبلی مجلس به گوشش خورد که تا ده‌ها سال بعد مرتب آن را نقل می‌کرد و به عنوان یک الگوی رفتاری برای عزت و میهن‌دوستی توصیه‌اش می‌کرد. وقتی ۴ سال قبل از جنگ اول جهانی روس‌ها بابت اخراج مستشاران مالی آمریکایی به دولت قجرری ایران هشدار دادند و حتی تریز را اشغال کردند و تا قزوين آمدند. مجلسی که آماده راه دادن به خواست روسیه بود، با ایستادگی بی‌مثال مدرس مواجه شد. او گفته بود: «قایان اگر قرار است ما را از بین ببرند، چرا با دست خودمان به آن رای بدهیم؟» این شهامت او روی بقیه هم تأثیر گذاشت و باعث شد مجلس شورای ملی بایستد و به آن لایحه رای ندهد. سال‌ها بعد وقتی دوباره متفقین در جنگ بین‌الملل دوم به ایران حمله کردند و اتفاقا این بار یکی از اصلاح این حمله ایالات متحده بود، مدت‌ها از زمانی که مأموران رضاخان مدرس را خفه کرده بودند می‌گشت. آن روز سیدروح‌الله در میدان شاپور تهران کن شد شیخ‌حسین قلی‌ایستاده بود. می‌دید ارتشی‌های ایران قرا می‌کنند و تعدادی از سربازان دنبال شتری فراری افتاده‌اند تا با زر آن چیزی بیفتند و برای رفع گرسنگی بردارند. می‌گفت طیاره‌های متفقین بالای سر تهران می‌چرخیدند و مردم را می‌ترساندند اما شیخ حسین با کمال تأمل‌نبهانه ایستاده بود و سبیل‌هایش را تاب می‌داد؛ اگر اصلاً خبری نبود، من مرتب آن را قتل‌بعینه انگار اصلاً خبری نیست. روزهای سختی در پی اشغال ایران بر مردم این سرزمین گذشت. ارتش رضاخی بلافاصله از هم باشدید کشور ۳ روز اشغال شد. پس از جنگ اول جهانی، برای بار دوم متفقین جهت تأمین آذوقه سپاهشان، غلات ایران را غارت کردند و یک قطعی بزرگ

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیرعامل: زهرا شکیبایی
@vatanemrooz
پست الکترونیکی: info@vatanemrooz.ir
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳
نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۰
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳
نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۰
info@vatanemrooz.ir
پست الکترونیکی: info@vatanemrooz.ir
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳
نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۰
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیرعامل: زهرا شکیبایی
@vatanemrooz
پست الکترونیکی: info@vatanemrooz.ir
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳
نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۰
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



ترکیه به عراق و بعد کویت و پس از آن فرانسه.بیشترین زمان این تبعید طولانی در عراق گذشت و سکوت سنگینی به همراه آورد اما آیت‌الله خمینی چراساکت بود؟ این سکوت طولانی از لحظه‌ای شروع شد که به محض ورود آیت‌الله به بغداد و بعد از اینکه به زیارت کاظمین و سامرا رفت، پیشنها فرستاده عبدالسلام عارف، رئیس‌جمهور عراق را رد کرد. عارف عبدالرزاق محی‌الدین، وزیر اهل تشیع دوله عراق را فرستاده بود تا از اید شهادت بخوهد که با رادیو و تلویزیون بغداد گفتگو کند و هر حرفی را که می‌خواهد علیه شاه ایران بزند، مگر نمی‌گفتید افسوس که صدای ما به دنیا نمی‌رسد؟ حالا ما صدای شما را به دنیا می‌رسانیم...». آیت‌الله خمینی قبول نکرد و سال‌های سال سکوت را به این ترجیح داد که در قریب منظقه‌ای ایران، بتواند از صحبت‌های او علیه شاه ایران اهرم فشار بسازد.

■ تا آخرین قطره خون

۱۴ سال سپری شد و طوماری از اتفاقات بر سرزمین ایران افتاد و در نهایت اتفاقی که در پایان یکی از نامه‌ها یا می‌توان گفت شکواییه‌های آیت‌الله خمینی خطاب به نخست‌وزیر شاه، امیرعباس هویدا وعده داده شده بود، رخ داد. آیت‌الله خمینی که دیگر در سال ۵۶ ششسی همه ایران او را امام خمینی می‌شناختند، در میانه‌های همین دوران طولانی تبعید نامه‌ای به هویدا نوشت و در آن از وضع بد معیشت مردم ایران و فاصله طبقاتی گله کرد و در آخر نامه چنین نگاشت که «آن زَنک لب‌ا المرصاد» یعنی خاوند در کمینگاه است. سال ۵۶ این وعده محقق شد و از دی‌ماه آن سال که رئیس‌جمهور آمریکا در کاخ محمدرضا پهلوی ایران را جزیره تبت خواند تا دی‌ماه سال بعد که شاه با حالتی منکسر ایران را برای حمله شدید مواجه کرد، همه چیز صاعقه‌وار گذشت. ۲ هفته بعد از رفتن شاه، امام به ایران برگشت و در بهشت زهرا سخرانی آتشین دیگری کرد. از ۴ آبان سال ۴۳ تا ۱۲ بهمن ۵۷ او هیچ منبری در ایران نداشت و حالا در بهشت زهرای تهران بالای مزار شهدای نهضت می‌گفت: «من باید عرض کنم که محمدرضا پهلوی، این خائن خبیث برای ما، رفت، قرار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد، قبرستان‌های ما را آباد کرد. ۱۰ روز بعد رژیم پهلوی سقوط کرد و به طور کل پس از ۲۵۰۰ سال نظام پادشاهی از ایران برچیده شد. مراحل تشکیل حکومت جدید یکی‌یکی طی می‌شدند اما پرواضح بود کوتاه شدن دست شرق و غرب از ایران، هزار خصم و هزار و یک خشم را برمی‌انگیزد و فتنه‌ها از چپ و راست می‌ایند. امام در همان سخنرانی بهشت زهرا به‌رغم اینکه همچنان کوبنده و توفند حرف می‌زد، تغییر معناداری در ادبیاتش داد. او به جای واژه ایران این بار بیشتر از واژه ملت استفاده می‌کرد و می‌خواست به بار اثر مشروعی در شاعران و انسجام تاکیدی می‌کرد. شاه مدتی بعد از فرارش، در آمریکا مرد و به سی و یکم شهریور سال ۵۹ که رسید، رژیم بعث عراق، یعنی رژیم حاکم بر همان کشوری که می‌خواست رادیو و تلویزیونش را در اختیار امام بگذارد تا علیه شاه سخن بگوید و او قبول نکرد، به ایران حمله کرد. آخرین نخست‌وزیر شاه، رئیس دولتی که امام در بهشت زهرا گفته بود «من توی دهن این دولت می‌زنم»، رسماً به اردوگاه متجاوزان بیوست و با همراهی تعدادی از فرماندهان فراری ارتش شاه، جیب صدام را برای همکاری با او حسایی تیغ زدند. حالا سیدروح‌الله، همان کودک ۹ساله خمینی که اشغال ایران به دست ارتش شرق و غرب در جنگ اول بین‌الملل را دیده بود، همان که در نوجوانی پرواز رعب‌انگیز طیاره‌های ۵ بلوک کمونیسم و سرمایه‌داری را وقتی برای اشغال ایران همدست شده بودند بر فراز تهران نگاه و تلاش کرد استوانه غرورش را سرپا نگه دارد، باز هم در صحنه‌ای قرار گرفت که بلوک‌های شرق و غرب همدست شده بودند تا ایران، این کشوری که نقشه‌اش را بیضی استراتژیک جهان اسم می‌داند، مستقل و سرپا نشود. او حالا امام امت بود، رهبر ایران بود و هرچند با دست خالی اما می‌خواست کشورش تسلیم نشود. به قول مدرس اگر می‌خواهند ما را از بین ببرند، چرا به دست خودمان به آن رای بدهیم؟ او عقیده داشت اگر متحد و منسجم باشیم، حتی با دست خالی، با تفتنگ امپک و کوکتل مولوتف و نازبک‌دست‌ساز، می‌شود جلوی لشکرهای زرهی ایستاد. امام به مناسبت آغاز جنگ پیاپی داد که در آن می‌گفت: «این وحدت و انسجامی که امروز بین ملت دلیر و ارتش و سپاه شجاع دیده

می‌شود،

در تاریخ ایران

و جهان بی‌سابقه

است. حضرات آقایان!

در هر نقطه که هستند مردم را برای

جنگ و درگیری با آمریکا و اذتاب خونخوارش چون عراق آماده کنند که جنگ، جنگ است و عزت و شرف میهن و دین ما در گرو همین مبارزات است، و میهن از جان عزیزتر ما، امروز منتظر است تا یکایک فرزندان خود را برای نبرد با باطل مهیا کند. ما برای میهن عزیزمان تا شهادت یکایک سلحشوران ایرانی مبارزه می‌کنیم و پیروزی ما حتمی است.»

■ ایران مال ماست و خرمشهر را خدا آزاد کرد

بر اثر حمله عراق، قسمت‌هایی از غرب و جنوب ایران به دست ارتش شاه اشغال شدند. دعوی اصلی بر سر خوزستان، بویژه شهر خرمشهر بود که عراق می‌خواست با تصاحب آن امکان تازراتب نفث خودش از آب‌های آزاد را پیدا کند و از خفگی ژئوپلیتیک ر بیاید. در داخل هم عدای فتنه می‌کردند و انسجام را برهم می‌زدند. نخستین رئیس‌جمهور ایران هم به مقاومت اعتقادی نداشت و وقتی عزل شد، به فاصله کوتاهی دومین رئیس‌جمهور به همراه نخست‌وزیرش به دست همپیمانان داخلی صدام یا به تعبیری دیگر عدای از سهم‌خواهان انقلاب که صفوف داخلی را به‌هم زد بودند، ترور شدند و به شهادت رسیدند اما هنوز اکتال به خدا و وحدت کلمه، مر سپر پیروزی بود. این راه امام می‌گفت، ۵ مهر سال ۶۰، حصر آبادان شکست و فروریزد و ۶۱ عملیات فتح‌المبین پیروز شد که به بازآدمساری ۲۵۰۰ کیلومتر از خاک خوزستان انجامید. امام پیامی داد که از نقطه به نقطه آن می‌شد برق کشق را دیدید «قلم قاصر است که احساسات خویش را ابراز کند». امام که پیش از این عطف به اتفاقات جنگ‌های اول و دوم جهانی گفته بود «گفته می‌شود خروس، هم در عزا و هم در عروسی دنج می‌شود، ملت‌های ضعیف هم اینطورند»، حالا در این پیام خطاب به فرزندان‌ش که آرزو می‌کرد کتا آزاد بود و می‌چنگید، نوشت: «قرین به شما که همین خود را بر بال ملانگانه نشاندید و در میان ملل جهان سرافراز نمودید». «این جانب از دور دست و بازوی قدرت‌مند شما که دست خاوند بالای آن است می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم. شما دین خود را به اسلام عزیز و میهن شریف دادا کردید و تمکین‌های رژیم قاجار و بخشش دالان زنگرور بریدید و سخاوت‌مندانه در راه شرف و عزت اسلام جهاد کردید.»

در همان بهار سال ۶۱ نوبت به عملیات دیگری رسیدی با نام بیت‌المقدس. احمد کاتلمی، یکی از نخستین فرماندهانی که وارد خرمشهر شده بود، در بی‌سمی برای دوستش حسین خرازی پیام فرستاد که خاوند خرمشهر را آزاد کرد. ۱۸۷ سال می‌گذشت از آخرین روزی که ایرانیان در یک نبرد بزرگ پیروز شده بودند در این مدت هر بار نزاری در گرفت، ایران چیزی را باخت و حاکمان بازنده‌اش این شکست را با دست خودشان امضا کردند. قراردادهای آخال و گلستان و ترکمنچای در رژیم قاجار و بخشش دالان زنگرور و بخش‌هایی از مرزهای شرقی و جزیره بحرین در دوران پهلوی، همه با دست حاکمان خود ایران امضا شد. نزدیک ۲ قرن بود ایرانی‌ها فقط شکست می‌خوردند و تحقیر می‌شدند، چون وحدت و انسجامی در کار نبود و حالا خمینی نویسن، نخستین حاکم ایران که پس از چند نسل تجربه تحقیر ملی توانسته بود در یک نبرد نخستین پیروزی بزرگ و موثر کشور باشد، با تواضعی که باور ذاتی‌اش بود، حرف همان رزمنده را که از پشت بی‌سیم در داخل خرمشهر بیان شده بود دوباره تکرار کرد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». خمینی توانست همان جمله‌ای که غریو الله‌اکبر سرر می‌داند، همین بود که اگرچه در ادامه برای او و آن را در ۹ سالگی در دفترچه خودش رونویسی کرد، از رویا و شعار به یک باور واقعی و عینی تبدیل کند. همان مصرعی که به ایرانی‌ها می‌گفت: «ایران مال شماست، ایران مال شماست.»

از پاییز سال ۱۲۹۳ که خمین اشغال شده بود تا بهار سال ۱۳۶۱ که خرمشهر آزاد شد، این مرد انقدر مبارزه کرد و چنگید و انقدر روی غرور و اداداشت ایستاد تا بالاخره همراه ملتش بر سر سفره ظفر بنشیند. او ریسمعلی و کوچک جنگلی و ناصر دیوان کارزونی را دید، او به خاک افتادن خوزستان‌های‌ها در نبرد جهاد را مقلبل لشکر بریتانیایی‌ها دید، اشغال ایران به دست متفقین در جنگ دوم و اخراج شاه ایران را دید، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را دید، روزی را دید که فداییان اسلام، با چشمان باز، وقتی تیرباران می‌شدند، الله‌اکبر می‌گفتند و حالا روزی را نظاره‌گر بود که فرزندان‌ش بر بام و گنبد مسجد جامع خرمشهر غریو الله‌اکبر سرر می‌داند. همین بود که اگرچه در ادامه برای او و برای ملت باز هم نامالایماتی پیش آمد و سختی‌های فراوان، باز هم سر راه این سرزمین قرار گرفت اما وقتی می‌خواست برود، از قلبی پاک و ضمیری مطمئن از درم‌ش که همه آنها را خانواده خود بداند، خداحافظی کرد. او کسی بود که نمتنها عزت را به یاد ایرانیان آورد و آنها را حول مفاهیم انسانی و الهی و میهن‌دوستانه انسجام بخشید، بلکه حتی این پیام را به سایر ملل ستم‌دیده دنیا هم ابلاغ کرد و کار را به آنجا رساند که فرزندان‌ش ایران را قلق کره زمین و کره زمین را سیاره روح‌الله باندند.